

علامه طباطبایی و مواجهه با مبانی فکری مدرنیته

در دوران پهلوی مقابله و معارضه با دین به شکل‌های مختلفی صورت گرفت که یکی از آنها ظهور فلسفه‌های جدید غربی بود.



در دوران پهلوی مقابله و معارضه با دین به شکل‌های مختلفی صورت گرفت که یکی از آنها ظهور فلسفه‌های جدید غربی بود.

فلسفه‌های لیبرالی و مارکسیستی مانند دولبه قیچی به ستیز با دین و فلسفه دینی پرداختند. در این شرایط به معنای واقعی فشار و جفایی که در حق دین و مراکز دینی روا داشته بودند، توان لازم برای رویارویی با موج جدید حمله علیه دین وجود نداشت، حرکتی نو، توانمند و مجهز به سلاح تفکر و منطق و البته آشنا به تمام ابعاد فکری و عملی دین اسلام، به دفاع از دین و آرمان‌های دینی در مقابل اندیشه‌های وارداتی شرقی و غربی پرداخت. این حرکت و جریان فکری که مکمل و پشتوانه تئوریک جریان انقلابی و سیاسی آن دوران به رهبری امام خمینی(ره) بود، توسط فقیه و فیلسوف عارف، علامه محمدحسین طباطبایی(ره) نمایندگی و رهبری شد.

علامه طباطبایی(ره) با ترویج مباحث فلسفی و تأکید بر قابلیت بالای فلسفه اسلامی در مقابل اندیشه‌های جدید، سد فکری محکمی در مقابل ترویج بی‌مبنا و از سر تقلید افکار مدرن ایجاد کردند و از سوی دیگر با برگزاری کلاس تفسیر و اشاره مستقیم و غیرمستقیم به مباحث مدرن، در مقابل آن موضع گرفتند. ایشان در این میان با تبیین تفاوت‌های انسان تک‌ساحتی سکولار و انسان متعالی که بعد معنوی و الهی او فدای نیازهای مادی‌اش نشده و در عین حال از دنیای مادی نیز غافل نیست، جنبه اثباتی نظریه اجتماعی و سیاسی خویش را هرچند به اجمال روشن ساختند.

کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در اوج ترویج افکار لیبرالی از یک سو و قدرت گرفتن افکار مارکسیستی، بارها به چاپ رسید، و در آن زمان نشان از پتانسیل بالای فلسفه اسلامی در پاسخگویی به مباحث جدید داشت. این کتاب که طرحی نو در ارائه مباحث فلسفه اسلامی بود و با حواشی شاگرد تحول‌ساز علامه طباطبایی - شهید مطهری- به چاپ رسید ضمن طرح مباحث کلاسیک رایج در فلسفه اسلامی کاملاً ناظر به مباحث فکری مدرن است.

این کتاب، ضمن بررسی مطالب فلسفی به این سؤال مقدر نیز پاسخ می‌داد که فلسفه اسلامی نه تنها راکد و رو به افول نیست که قادر به پاسخگویی به فلسفه‌ها و اندیشه‌های مطلق‌پنداشته جدید نیز هست. گروه‌های مختلف فکری اعم از مارکسیستی و طرفداران لیبرالیسم و غرب، با وجود تلاشی که در ناکارآمد جلوه دادن دین و اندیشه‌های دینی و صحت سخنان خود داشتند، هرگز در خود این توان را ندیدند که به این اثر علامه که تمام مبانی فکری آنان را به چالش می‌کشید، پاسخ دهند. تربیت شاگردانی چون شهید مطهری(ره) که با مجهز شدن به مباحث فکری و فلسفی و عرفانی شیعه، امکان حضور در فضاهای جدید را نیز داشتند، تلاش دیگری بود که فضای فکری جامعه ما را در هجوم افکار چپ و راست بیمه کرد.

علامه در توصیف شرایط فکری و اجتماعی ایران و دنیای اسلام در ابتدای ورود خود به قم، بر ناسازگاری نیازهای جامعه اسلامی از لحاظ فکری و دینی با داشته‌های حوزه علمیه تأکید کردند. علامه در این شرایط درس فلسفه را با تدریس کتاب‌هایی چون شفا و اشارات و اسفار ملاصدرا شروع کردند و تفسیر قرآن را به‌عنوان درس مورد نیاز جامعه و حوزه‌های علمیه آن روزگار برگزیدند.

علامه با تشکیل محفل علمی، تعدادی از طلاب را تحت پرورش قرار دادند و بسیاری از کسانی که بعدها از ارکان فکری و تبلیغی نهضت امام خمینی(ره) به شمار آمدند، پرورش‌یافته این جمع فکری بودند که بن‌مایه‌های فکری و دینی خود را از زلال اندیشه علامه طباطبایی(ره) کسب کرده بودند؛ بزرگانی چون شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله امینی، آیت‌الله سبحانی و

شاید بتوان گفت در دوره‌ای که ما بررسی زندگی و آثار علامه طباطبایی(ره) را در رابطه با مسئله‌شناسی علامه با پدیده مدرنیته مورد بررسی قرار داده‌ایم، غرب و مدرنیته هر سه چهره خود یعنی استعمار سیاسی، استعمار نظامی و از همه مهم‌تر استعمار فرهنگی را تقریباً به‌صورت تمام به‌ظهور رساند. علامه غرب را با این تصویر که ماهیتی مهاجم در زمینه نظامی، سیاسی و فرهنگی دارد می‌نگرد. وی هر سه صورت غرب را می‌بیند، نقد می‌کند، در موارد لازم بدیل معرفی می‌کند اما همت خویش را در بنیان نهادن اساسی مصروف می‌دارد که نتیجه منطقی و عملی آن، مصون‌سازی جامعه دینی در برابر تهاجم فکری مدرن است. علامه در این تلاش خالصانه و عمیق که به‌راستی باید آن را مبارزه نرم و بنیادی نام نهاد، ما و جامعه دینی را به تعیین نسبتی درست در مواجهه با غرب و مدرنیته رهنمون می‌سازد.

زمانه زیست علامه(ره) از جهات مختلفی قابل توجه است؛ از نظر سیاسی اوج قدرت و ثبات دیکتاتوری پهلوی است که با پیگیری طرح مدرنیزاسیون از راه‌های مختلف می‌کوشد جامعه دینی - شیعی ناسازگار با مبانی مدرن را با اعمال قدرت، هماهنگ با خواست‌های مدرن تغییر دهد و در همین راستا علاوه بر اجرای طرح‌های اقتصادی و نظامی که به گمان دست‌اندرکاران رژیم برای پیوستن به کاروان تمدن جدید الزامی بود، گروه‌های فکری و فرهنگی نیز به‌شدت در نفی موانع فرهنگی در راه گسترش مدرنیته با حمایت رژیم پهلوی تلاش می‌کردند.

این گروه‌ها با تکیه بر سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی از جمله ناسیونالیسم گذشته‌گرا، مبارزه با ویژگی‌های عربی که راهی برای نفی اسلام بود، تجدیدگرایی، شبه‌مدرنیسم، سکولاریزم و محدود کردن دین به ساحت‌های شخصی، جامعه دینی را مورد حمله قرار داده بود و از سوی دیگر گروه‌های چپ و مارکسیستی با تکیه بر ماتریالیسم هر ساحت غیرمادی را نفی کرده و به گونه‌ای دیگر اگرچه در ظاهر مخالف سیاست‌های رژیم پهلوی ولی در عمل همسو با آن به دین و باورهای دینی حمله می‌کرد. در چنین شرایط حاد فکری و اجتماعی، علامه با رسالتی سنگین برای حفظ دین در مقابل آنچه ما امروز مدرنیته می‌خوانیم، وارد عرصه فرهنگی و فکری کشور شد و به انجام رسالت خویش در سه جنبه «#فلسفی« و «#اعتقادی« و «#مباحث مدرن اجتماعی«، همت گمارد.